

«فصل پنجم»

نکات ادبی، دستوری، معنی و مفهوم

درس هفدهم «ما میتوانیم»

درس هفدهم

ما می توانیم

وندی مرکب

ساده
«دونا» معلم مدرسه کوچکی بود و دو سال تا بازنشستگی فرصت داشت. من هم به عنوان
مشتق بازرس در کلاس ها شرکت می کردم و سعی داشتم در امر آموزش، تسهیلاتی را فراهم آورم.
ساده
آن روز به کلاس «دونا» رفتم و روی نیمکت ته کلاس نشستم. شاگردان، سخت مشغول
جمع مکسر ورقه بودند. به شاگرد کنار دستم نگاه کردم و دیدم ورقه اش را با جمله ای که همه با
«منی توانم» شروع شده اند، پر کرده است:
ضمیر متصل

- من نمی توانم درست به توپ فوتبال ضربه بزنم.
- من نمی توانم عددهای بیشتر از سه رقم را تقسیم کنم.
- من نمی توانم کاری کنم که مرا دوست داشته باشند.
- ساده
مشتق
او نصف ورقه را پر کرده بود و هنوز هم با اراده و سماجت عجیبی به این کار ادامه می داد.
- ساده
از جا بلند شدم و روی کاغذهای همه شاگردان نگاهی انداختم. همه کاغذها پر از
ساده
«منی توانم» ها بود.
- ساده
مرکب
به شدت کجکاو شده بودم. تصمیم گرفتم نگاهی به ورقه معلم بیندازم. دیدم که او هم به شدت
مشغول نوشتن «منی توانم» است.
- من نمی توانم مادر «جان» را وادار کنم به جلسه معلم ها بیاید.



- من نمی توانم «آلن» را وادار کنم به جای مشت از حرف استفاده کند. **تضاد**
 نمی دانستم چرا این شاگردها و معلمشان به جای استفاده از جمله‌هایی مثبت به جمله‌هایی منفی
 روی آورده بودند. سعی کردم آرام بنشینم و **ساده** عاقبت کار به کجا می کشد.
 شاگردان ده دقیقه دیگر هم نوشتند. خیلی‌ها یک صفحه را پر کرده بودند و می خواستند سراغ
 صفحه جدیدی بروند. معلم گفت:

- همان یک صفحه کافی است. صفحه دیگر را شروع نکنید.

ساده
 بعد از بچه‌ها خواست که کاغذهایشان را تا کنند و یکی یکی نزد او بروند. روی میز معلم
 یک جعبه خالی کفش بود. **ساده** بچه‌ها کاغذهایشان را داخل جعبه انداختند. وقتی همه کاغذها جمع شدند،
 «دونا» در جعبه را بست، آن را زیر بغلش زد و همراه با شاگردانش از کلاس بیرون رفت.
 من پشت سر آنها راه افتادم. وسط راه، «دونا» رفت و بایک بیل برگشت. بعد راه افتاد
 و بچه‌ها هم پشت سرش راه افتادند. **ساده** بالآخره به انتهای زمین بازی که رسیدند، ایستادند. بعد،
 زمین را کردند.

آنها می خواستند «نمی توانم» های خود را دفن کنند! کندن زمین ده دقیقه‌ای طول کشید؛
 چون همه بچه‌های کلاس دوست داشتند در این کار شرکت کنند. **ساده** وقتی که مقداری زمین را کردند،
 جعبه «نمی توانم» ها را در آنجا گذاشتند و به سرعت روی آن خاک ریختند.
 سی و یک شاگرد دور کودال ایستاده بودند. هر کدام از آنها حداقل یک **ورقه** **وندی** **مرکب** **وندی**
 «نمی توانم» در آن کودال دفن کرده بود. معلمشان هم همین طور!

حذف فعل

ساده

ساده

در این موقع «دونا» گفت:
وندی

بچه‌ها، دست‌های همدیگر را بگیرید و سرتان را خم کنید.

شکردها بلافاصله حلقه‌ای ساده (ای نلره) تشکیل دادند و اطاعت کردند. بعد هم با سرهای خم منتظر

مانند و «دونا» سخرانی کرد: وندی - مرکب

دوستان، ما امروز جمع شده ایم تا یاد و خاطره «نمی توانم» را گرامی بداریم. او در این مصوف و صفت
دنیای خالی با ما زندگی می‌کرد و در زندگی همه ما حضور داشت. متأسفانه هر جا که می‌رفتیم نام
او را می‌شنیدیم. در مدرسه، در انجمن شهر، در ادارات و حتی در میان بزرگان! ساده اینک ما



«نمی توانم» را در جایگاه ابدی اش به خاک سپرده ایم. البته یاد او در وجود خواهر و برادرهایش یعنی «می توانم»، «خواهم توانست» و «همین حالا شروع خواهم کرد» باقی خواهد ماند.

خداوند «نمی توانم» را قرین رحمت خود کند و به همه آنها بی که حضور دارند، قدرت عنایت فرماید که بی حضور او به سوی آینده بهتر حرکت کنند. آمین! شبه جمله

همگامی که به این سخنرانی کوش می کردم، فهمیدم که این شاگردان هرگز چنین روزی را فعل آینده فراموش نخواهند کرد. این حرکت شکوهمند نمادین، چیزی بود که برای همه عمر به یاد آنها می ماند و در ذهن آنها نقش می بست. وندی وندی ساده

هنوز کار معلم تمام نشده بود. در پایان مراسم، معلم شاگردانش را به کلاس برگرداند. آنها با شیرینی و آب میوه، مجلس ترجمه «نمی توانم» را برگزار کردند. «دونا» روی اعلامیه ترجمه نوشت: «نمی توانم. تاریخ فوت...» و کاغذ را بالای تخته سیاه آویزان کرد تا در تمام طول سال به یاد بچه ها بماند. هر وقت شاگردی می گفت: «نمی توانم»، دونا به اعلامیه اشاره می کرد و شاگرد به یاد می آورد که «نمی توانم» مرده است و او را به خاک سپرده اند. وندی

اضافه تشبیهی با اینکه سال ها قبل، من معلم «دونا» بودم و او شاگرد من بود، ولی آن روز مهم ترین درس زندگی ام را از او گرفتم.

حالا سال ها از آن روز گذشته است و من هر وقت می خواهم به خود بگویم که «نمی توانم»، به یاد اعلامیه فوت «نمی توانم» و مراسم تدفین او می افتم.

«ما می توانیم»، نوشته کلک مورمان، از مجموعه داستان «نغمه عشق»

لغات مهم:

۱. بازنشستگی: پایان یافتن دوره کاری
۲. به عنوان: به نام، به شکل
۳. تسهیلات: اقداماتی که برای راحت تر کردن کارها انجام می دهند
۴. سخت: بسیار
۵. مشغول: سرگرم
۶. اوراق: جمع ورقه
۷. اراده: تصمیم قطعی
۸. سماجت: پافشاری و اصرار
۹. تصمیم: خواست و اراده برای انجام کارها
۱۰. وادار: مجبور
۱۱. روی آوردن: علائه نشان دادن به چیزی
۱۲. سراغ چیزی رفتن: به جستجوی چیزی رفتن
۱۳. حداقل: دست کم
۱۴. بلافاصله: فوری
۱۵. حلقه: دستهخ یا گروهی از دوستان یا دانش آموزان
۱۶. ادارات: اداره ها، سازمان ها
۱۷. ابدی: همیشگی و جاودان
۱۸. ابد: زمانی که برای آن پایانی نباشد
۱۹. قرین: همراه (قرین رحمت: همراه با محبت و مهربانی)
۲۰. عنایت: بخشایش، توجه، احسان
۲۱. در ذهن آنها نقش می بست: همیشه رد ذهنشان باقی میماند
۲۲. ترحیم: "طلب آموزش و مغفرت برای مرده، درود فرستادن بر مرده"
۲۳. برگزار کردن: برپا کردن و ترتیب دادن
۲۴. اعلامیه: اطلاعیه خبر یا مطلبی که بصورت کتبی یا شفاهی به اطلاع دیگران می رسانند
۲۵. تدفین: دفن کردن
۲۶. عاقبت: نتیجه
۲۷. اطاعت: فرمانبرداری

پانخ خودارزیابی:

۱. دانش آموزان چه جمله هایی روی برگه های خود می نوشتند؟
من نمی توانم درست به توپ فوتبال ضربه بزنم، من نمی توانم عددهای بیشتر از سه رقم را تقسیم کنم، من نمی توانم کاری کنم که مرا دوست داشته باشند.

۲. چرا دوناز دانش آموزان خواسته بود که (نمی توانم) های خود را بنویسند؟
چون می خواست با این کار تمام نمی توانم ها را از بین ببرد و آن ها را درون خاک بگذارد و به همه بگوید که ما می توانیم.

۳. منظور بازرسی از جمله ی (فهمیدم که این شاگردان هرگز چنین روزی را فراموش نخواهند کرد) چیست؟
منظور این است که ما همیشه باید به خودمان بگویم من می توانم و به خاطر همین است که بچه ها این روز را فراموش نمی کنند.

۴. چرا آقای (دونا) از بچه ها خواست که نمی توانم های خود را داخل خاک بگذارند؟
چون می خواست به بچه ها بفهماند که همیشه بگویند (من می توانم) و برای همین مراسم تدفین نمی توانم را برگزار کردند.

پانخ فعالیت های نوشتاری:

۱- واژه های ساده و غیر ساده را مشخص کنید

ساده: روز- دست- شاگرد- کاغذ- گوش

غیر ساده: ورقه- خاکی- سخنرانی- نادین- تخته

۲- ده کلمه املایی از پنج درس گذشته انتخاب کنید و بنویسید.

تسهیلات- مجلس- ترجیم- مزدوران- خان- مرموزی- عطوفت- سیبایی- مخزون- هیچ مانعی- ملاصدرا- متواضع و صمیمی- غلتیدند.

۳- برای هر یک از کلمه های زیر دو هم خانواده بنویسید.

وسط: اواسط- وساطت / اطاعت: مطیع- مطاوعت / رحمت: رحیم- مرحمت / اعلامیه: اعلام- علانم